



هنرهای تجسمی

علی اصغر قره‌باغی

انسان‌زادایی‌های بی‌ینالی

نگاهی به سوئین دوسالانه مجسمه‌سازی تهران

باز هم بیاضی بی‌نام فرشته معصوم هنر چیده و برچیده شد و اسپیدمانی آن ماند برای هنرهای تجسمی و مجسمه‌سازی نوپای ما. می‌باید کمکی بیشتر در باره این معرکه‌گیری تازه می‌نوشتیم. اما بیم آن بود که تهمت انگولکن کردن را بمانع بیند و ما را مسئول دلسردی هنرمندان و کسانی بیازر ساینگاه بدانند. اما حالا که آب‌ها از آسیاب افتاده همه دستگیرکاران می‌نمال، از ریز و درشت، بخراد خود رسیده و لابد اجر خودشان را هم گرفتند. می‌شود پاره‌هایی مسایل را مطرح کرد سوئین دوسالانه مجسمه‌سازی تهران در فرهنگسرای نیلوفر، به علت شرکت نکردن، یا شرکت نداشتن برخی از مجسمه‌سازان و یا نمایش نگذاشتن کتیبه آثار ایشان، که حتماً بخش از آن مسأله محدودیت فضا بوده، شکلی سلیقه‌ای و بیش از اندازه دستچین شده پیدا کرد. این جلالتگین و عساقورت‌دادگی‌های مصلحتی می‌تواند ظاهری فریبنده داشته باشد و به مته به خفشتن گذاشتن و کشیدن مو از مانت تغییر شود. اما عیاشی این است که حاصل کار، ظرفیت و بضاعت مجسمه‌سازی امروز ما را نمایندگی نمی‌کند و ادراک معاصر از آن چه در قلمرو این هنر می‌گذرد به‌دست نمی‌دهد. آیا واقعا مجسمه‌سازی معاصر ما به اندازه‌هایی که گرداندگان این بی‌ینالی سعی در بی‌بضاعت نشان دادن آن داشتند، کم‌بینیه و فقیر است؟ قراین و شواهد بر واقعیت‌های دیگری اشاره دارند و هرگز گمان نمی‌رود که چنین باشد. محدودیت در گزینش، به‌ویژه اگر با نگاهی معطوف به محدودیت فضایی‌اش، بزرگترین لطمه را به قابلیت‌ها و ظرفیت‌های هنرمندانه همچون جمشید مرادیان و

فراروی از وضع موجود باشد و همین احساس را در تماشاگر برانگیزد، حتی اگر گستره هنر را کم دامنه کند، که نمی‌کند.

نمایشگاه اخیر، با تمام معایب و کاستی‌ها، چند خُسن هم داشته: یکی این‌که در انحصار عزیز بی‌جهت‌های همیشگی نبود، اما هنوز آقایان لاسر دلت و معلوم هم نیست که این دنگ‌وفنگ‌ها برای چیست. یک مشت هنرمند می‌خواهند نمایشگاهی برگزار کنند. لابد عقشان هم می‌رسد که چه کاری را بخواهیش بگذارند و مسئولیتش را بپذیرند می‌دانند که هر یک می‌باید گوشه‌ای از کار رایگیرند و گلیف خود را از آب بیرون بکشند. آن هم که کمک مالی می‌کند و فضا در اختیارشان می‌گذارد. پولش را از کیسه خود یا از ارثیه پتری نمی‌دهد؛ پول همین مردم است و متنی هم نیست. آیا هنر ما تکلف است که همیشه خدا از متولیان فد و نهبند تمکین کند و از قرط کرش کردن خمیده قامت شود؟ حسن دیگر نمایشگاه این بود زخم هنرهای تجسمی ما را باز می‌کرد. تماشاگرانی که به ساحت این معرکه‌گیری تازه بار یافتند و شرف حاصل کردند، باگسود کسب‌پهلوان و دستکارهای ناقص‌الخلقه‌یی مواجه شدند که هر کدام به‌زبان بی‌زبانی نشان می‌داد هنر ما گرفتار چه بیماری و چه‌گونه آشفته‌گی‌هایی است. به‌استفای موارد معدودی که بدان‌ها اشاره خواهیم کرد، آن چه در نگاه اول در این نمایشگاه به‌چشم می‌خورد و بد جزوری تون نوع می‌رود، فضاها زیبایی‌شناسی سالم و ساده و بی‌تکلیفی بود که بدون از طریق جاوه و سورت خوشایند آن به عملی و صمرامی تماشاگر امید بست و با او ارتباط برقرار کرد. آن چه با باسف از این نمایشگاه و اسامی‌های پیشین آن دستگیرمان می‌شود آن است که هنرهای تجسمی ما گرفتار سو‌معاضه تجسمی، تسلط ذهنی و گریباز فرهنگ می‌شده است و در آن نشانی از سبک‌رویی و وارستگی دیده نمی‌شود. به‌نظر می‌آید که فضای هنری ما سقفی کوتاه و محیطی دلگیر دارد، فضایی آکنده از سکوت و انزوا و انکار، فضایی که در آن تظاهر به لذت‌نبردن از آن چه از آن سرخ‌راورده نمی‌شود به شکل یک بیماری همه‌گیر درآمده است. هنرمند ما هم زندگی همین فضاست، می‌بندارد هر چه شناخته‌تر، توتر و بی‌خودی و بی‌جهت دست‌نویای خود را در پوست گردوی ارزش‌هایی می‌گذارد که از چند و چون و اصل و تبار آن آگاهی ندارد. هنرمند ما

یکی دو مجسمه‌ساز باکفایت دیگر می‌زند و بی‌تردید توفیق سنجشم فرهنگ و هنر یک سرزمین می‌رود. اسیر هویت هنری یک مفهوم جهانی است و می‌باید ترد و گستره آن را هم در نظر گرفت. وقتی که در ضمن سرزمین‌های مهمل و هفتتن نفسی بیگسود که بودیج دردم آن‌ها تگراری، تیری‌خوری و خسترتی و یاوه‌های محض تجسمی است. مرته تگلر بی‌رود آکادمی سلطنتی لندن به‌نمایش گذاشت می‌شود اختصاص دادن فضای نمایشگاهی از آن تگلرها به تعلیمی هنر مجسمه‌سازی معاصر بی‌رود کفایت محض است و تاگزیر این شکوه را بی‌نی‌تیرگی که تکلم این هم در راستای همین سبب تجسمی باشد که همواره درخواست توی سر معسده برتج را هنر نوپا و نوپای مجسمه‌سازی ما باید خرد را به این قلمرو چند وجهی و عادت‌کنگر که تنها از سر خود مجسمه‌ساز و هنرکارهای او به‌دستتایی از توجع‌ما و باضطح توجع‌چین‌های گردن‌سنان آن است قابل واقع‌کنند. چو این میان تکلیف خراف و شعار مروده با مردم و برمن هنر به‌یمان مردم و پرداختن به ایجاد اجتماعی آن چه می‌شود؟ هنر هنگلی رشد می‌کند و ریجوش می‌شود که به‌مرعه گسترده تاریخ سیاسی و اجتماعی گشایند شود. تجربه نشان داده است که هریقت از دیدگاهی خاص و منظری تنگ در هنر تگرسته شود. شکلی محلی، سرهم‌تو، توری‌خور و تحریف‌شده پیدا خواهد کرد. جهان هنر هنوز طرز تفکرهای منفرود زلفانی را فراموش نکرده است. نمایش اختگی‌ها و بیگانگی‌ها و ازتواها و تعینات مفرنیشتی به‌سود انسان امروز نیست، اثر هنری امروز باید حامل و شامل نشانه‌های کنج‌کاو

بی آن که خودش بداند، درون یک تزلزلی و درامی گیرافتاده است که ماهیتی عام دارد و هر لحظه از این نمایش درناک شکاری مگذار بر ذهن جامعه حوسلی برجا می‌گذرد که با دنی مشتاق بنمایشگاه می‌آید و به معراج... به گفتار و ارجاب جوسلی... در جستجوی آگوهاست بدون رودریاستی باید گفت و پذیرفت که بسیاری از کارهای ارائه شده در این نمایشگاه و تالی‌های تازو وخت آن، دانسته یا نادانسته، به قصد مردم فریبی است. نوعی لالایی هنری به قصد خواب‌کردن مردم است تا از اسان و حماهت پرشکوه اسانیت غافل بهمانند نوعی داروی بی‌حسی موضعی است که در رگ بخشی از جامعه تزریق می‌شود تا این نیز بگذرد. و در این میان اگر یکی هم در بیاید و بگوید عزیز من، دوران این‌گونه معرکه‌گیری‌ها و عساکر دانی‌ها و تکلف‌های تجسمی گذشته است، فوراً مظلون به ایرادگیری و گولک کردن خواهد شد. مردم باید باور کنند که آن چه بنام اثر هنری تحویل آن‌ها داده می‌شود یک مشت التک و دولنگ فریبنده در سمت‌وسوی سلیقه عدوی انگشت‌شمار نیست که مردم را مشت‌ی بیو و هالو تصور کرده و بنداشته‌اند که همه از دم‌سر اخفش‌اند، یک چیزیشان می‌شود و عقل‌شان باز دستک می‌برد. کوهی که می‌خواهند به مردم حقه کنند که در یک ارمانشیر فرهنگی از تمام ضروریات زندگی، همین بازی‌ها و کارهای فتنی را کم دارند. آن کدام تیره از مردمند که تعاشاگر این بی‌منال انگلخته شده‌اند و تاره می‌خواهند با این بضاعت سرزجات و تیر و تخته شکسته و سره‌بندی‌های عاریتی که فلاکت از سر و روضان می‌بارد، شرف و دیارشان را هم بزرگ بوزک کنید؟ امروز اثری یافت توجه مردم را دارد که رادیکال و جدی و نامنتظر باشد؛ این توان بالقوه را داشته باشد که تغییری هرچند اندک در آندیشه کسانی که آن را می‌بینند و همان فکر می‌کنند پدید آورد. آن‌هم در محیطی مثل محیط ما، که برقرار کردن ربط و پیوند با هر پدیده نوکاری است کارستان. تعاشاگر بیزنگر و بی‌گشت امروز به‌نمایشگاه نمی‌رود که یک‌مشت چیزهای سره‌بندی‌شده ببیند و دست آخر هم فکر کند که به‌او توهمین شده است. آیا واقعاً باید پذیرفت که بعد از گذشت این همه سال، هنوز هنرمند ما کوچک‌نوعی نمایش غیر ضروری اسان و اشیاء را یکی از ضروریات هنر می‌داند و خود را در فرانس گمان انداخته است که باید آن را پذیرفت و دنبال

کرد؟ آیا واقعاً هنرمند ما فکر می‌کند که مردم نمی‌فهمند کوچک‌نوعی کردن اسان‌ها بی آن‌که ضرورت آن نمایش داده شده باشد، سرپوشی است بر نساوت‌نسی‌ها و بی‌مهارتی‌هایی که لازمه هنر مجسمه‌سازی است.

آثار ارائه‌شده در این نمایشگاه، چنان‌که دست‌کم از اسمش برمی‌آید، قرار بود نمره تلاش دوساله آفرینندگان آن باشد، اما به‌مندر دیده می‌شد که گامی از مدرنیسم سی‌چهل‌سال پیش جلوتر آمده باشد بسیاری از شرکت‌کنندگان، در همان مدرنیسم چندین دهه پیش جا مانده و درجاده بودند و تحریف‌ها و انتزاع‌های مدرنیستی سراسر نمایشگاه را زیر سیطره خود گرفته بود. تکار در سرپوشش آثار تجسمی ما است که همیشه خدا تسلیم مدرنیسم باشد و در همه حال خود را مطرح به همخوانی و تمکین از سازی کند که چندین دهه پیش نواخته شده است. بیشتر آثار ارائه‌شده، حجم بازافت‌شده یا بازسازی‌شده‌یی بود که در راستای همان نوه‌مات و بلندپروازی‌های مدرن، در ربط و پیوند با طبیعت‌رایی و انسان‌رایی شکل گرفته بودند. در برخی از کارها نومی ره و تکار و ریخی‌ها و هویت ارگانیک اسان و همان بحرایی که در مدرنیسم در پیوند با مفهوم جسم و ربط دامن آن با مفهوم سرپوشی، وجود اجتماعیت دیده می‌شد.

نمایشگاه‌هایی از این دست، فقط جسم است که ظنی، نخستین افگاشته می‌شود و همان‌گونه که فریود اعتماد داشت. وقتی که طبیعی بودن جسم و ارگانیک بودن آن تکار شد، نفس هم زمتنه‌هایی را که خود را بر آن استوار کرده است از دست‌رفته می‌بیند. اگر آرزوی بازسازی اسان و فسلیت را چه در فرم و چه در محتوا، ستون اصلی خودنیفتگی مدرنیسم بدلیت، اگر خولت قدرلی را که فلسفه مدرن بر آن تاکید داشت به جسم و طبیعت اسان متمیم دهیم، حاصل‌نظر بر آن همین جاسارت‌های گادویی‌گاد توهمین امیز مدرنیسم بضاعت اسان و اسانیت خواهد بود. برای همین هم هست که بازسازی مدرنیستی جسم اسان، که تقلیدهای آشکار از آن در برخی آثار ارائه‌شده فت و قیروان دیده می‌شود، بی آن‌که دیگر نامنتظری داشته باشد و حیرتی برتری‌گیرد، نوعی خولت فاسوت‌گونه را تدلی می‌کند.

کنار هم نهان یک مشت دستکارهای بی‌هویت زسر یک سقف تمدنی نمایشگاه را به‌مشکل یک

اینستالیشن برای نمایش سردرگمی‌ها درآورد بود. در این فضا که به‌طور همزمان هم دینامیک بود و هم استتیک، هم درونی بود و هم بیرونی، برخی از فیکورها احساس بیگانگی را القا می‌کردند و برخی دیگر احساس سرخوردگی را، برخی ساختار انتزاعی و فرمال داشتند و برخی دیگر ظاهراً خولت بودند. متفوق بدن اسان را در یک حالت حسی و روشی خاص نمایش‌دهی کنند. کنار هم ردیف‌کردن مجسمه‌هایی که هیچ خط فکری مشخصی آن‌ها را مانند دانه‌های تسبیح به‌هم ربط نمی‌دهد، به‌عناکات یک ذهن آشفته شباهت پیدا می‌کند و در نهایت خوش‌بینی می‌توان آن را جسم زندگی آشفته امروز به‌حساب آورد. در این میان از فضا هم نباید توقع داشت که تلاطمی پدید آورد. در جواس امروز، عوام و خواص، آشنا و غریبه دور از هم زندگی می‌کنند. اما حضور و حضتی هر یک متکی به دیگری است. فیکورهای این نمایشگاه همه در ظاهر، اجتماعی دست‌چین شده را به‌نمایش می‌گذاشتند، اما در واقع به جامعه‌یی مدرن، سردرگم و از خرون مناقض اشاره داشتند.

یکی از ویژگی‌های این نمایشگاه که بیشتر به نبراری شباهت داشت، انسان‌رایی بود و آن‌جا هم که به‌اسان پرداخته شده بود، اغلب نشانی از اسانیت دیده نمی‌شد (جسیتر دایی به‌مانند به‌جای خود که دلایل و احتیاج انگار ناپذیر خود را دارد و جسر و جسیتر دار هم نیست) بعد از روشن، و از سدفسری مدرنیسم، مجسمه‌سازی پیوند خود را با اسان و طبیعت بدن لوگست و حالا بعد از گذشت یک قرن، هنوز در این بی‌منال دینیم که اسان‌ها به همان شیوه‌های مدرنیستی، به بت‌واره‌های گنگ و خاموش و دیمی و بی‌عصب مبدل شده‌اند. به‌نظر می‌آید که فیکورهای این نمایشگاه به‌مشکلی غیرطبیعی و توجیه‌ناشدنی، از امپیره دو سنت و فرهنگ شکل گرفته‌اند، درون‌مایه‌یی شم‌رقمی و صوفیگری تحمیلی و ساختگی شرقی و آمیزش آن با نوعی احساس بصری که یک‌سره غربی است این فیکورها را هستیتی داده بود. در جای‌جای این فیکورها رد پای برخی از هنرمندان شناخته‌شده غرب تقلید از آندیشه و روش آن‌ها نیز به‌مضمی آمد. همین‌جا بگویم که این بهره‌جویی‌ها نه تنها عیب و عار نیست، بلکه پسندیده هم هست و سبب‌ساز تحول و رشد و یوایی هنر خواهد شد به‌شرط آن که درونی و نهادی شود و با آن در ترکیبی ارگانیک و

کرامت‌فروشی کند و به‌توق جهان نسومی که به‌زعم او بویی از هنر نبرده‌یی حالی کند که مجسمه‌سازی به مثابه نمادی از جهان است و تو هم چون طرف خارجی است سرخوب کرامت‌ات او می‌شوی و نمی‌پزنی که حضرت کدام پدیده است که به‌مثابه نمادی از جهان نباشد؟ تازه اگر هم حرف همین حضرت را هم که او را از چهره‌های سرشناس جهانی، جا زده‌اند باور داشته‌باشی، می‌خواهی جهان زشت و بدعظرتی بسازی که قابل زندگی کردن نباشد؟ من عجلت‌کاری به‌گزینشگر و دبیر و داور و منشی و ده‌ها ایبه به‌دست وابسته و دل‌سته دیگر که در برپایی نمایشگاه سه‌ماهه و نقش دارند ندارم این‌ها به‌مرحال کار تو را برگزیده و دآوری کرده‌اند و طعمای رفتی می‌پسند عروس ترفیض‌شان بدجوری از آب در آمد، دست به‌دامن شیوه‌شناخته و مغفوق می‌بود، می‌گوید، من نبودم می‌شوند یک آقای که خودش در مصاحبه با روزنامه ایران می‌گوید بی‌شمال است با جامعه هنری ایران ارتباطی ندارم، دبیر بی‌شمال می‌شود، در کتاب‌لوگ پسرخرسج و پسر الگ‌دولنگ نمایشگاه عکس و توضیحاتش بعنوان دبیر می‌آید، اما درست هنگام حساب پس‌دادن می‌گوید مشخصاً از انتخاب

یک‌هجمه آثار شرکت کننده متأثر شدم چراکه انتخاب آثار به‌صورت اسلاید بود و در آن هنگام من هم حضور نداشتم و وقتی آمدم با انتخابی که با سختگیری توأم بود مواجه شدم و البته به نوبه خود آن‌ها که پذیرفتم، این‌گونه سخن‌یراکنی‌ها نرفته‌ام برای آن‌ها که هفاقد ناآوری‌های مد نظر یک بی‌شمال، شناخته شده‌ام مفید است، بلکه برای آن‌ها که ارتباط خود را با جامعه هنری ایران و زبان فارسی نبرده‌اند نیز آموزنده است. شنیده بودیم که بگویند انتخاب آثار از روی اسلاید بوده، اما حالا می‌بینیم که انتخاب به‌صورت اسلاید هم می‌تواند باشد و لابد نتیجه درخشش همین بی‌شمالی است که می‌بینیم. می‌فرمایند در آن هنگام من هم حضور نداشتم و به

معنی این حرف آن است که دیگران هم حضور نداشته‌اند، چراکه اگر حضور می‌داشتید باید گفته می‌شد، من حضور نداشتم، بگنیم، این یک نمونه را دادم تا روشن شود که چرا می‌گویند جملات کاری به این گروه و صلاحیتشان ندارم، این‌جا روی سخنی با تو هنرمند جوان و با استعداد امروز است عزیز من، اگر بی‌سرد بودی و در این جایی که ما زندگی می‌کنیم، زندگی نمی‌کردی، به‌اسانی می‌شد بی‌اعتنا

آیا واقعا مجسمه‌سازی معاصر ما به اندازه‌ای که در دانشگاه این می‌باید سعی در بی‌شمالی نشان دادن آن داشتند، گوییم و قیصر است؟

فراوان و شواهد بر واقعیت‌های دیگری آثار معاصرند و هرگز گمان نمی‌روند که چنین باشد

جاسکینی و مصانور، ده‌دهای‌های مستحقی می‌تواند

ظاهری فریبنده داشته باشد و به من به خشاک گشتن و کتب‌نواز است
نمیر شود، اما عیب‌اش این است که حاصل کار،

تفریت و بی‌شمالی مجسمه‌سازی امروز ما را نمایان می‌کند و امر را معاصر می‌از آن چه

در فلور و این هنر می‌گذرد به‌دست نمی‌دهد

اندام‌وار در آمیزد، نه این که عاریتی بودن از ریخت و قیافه‌اش بیارد. زورچیان‌کردن عرفان و صوفیگری شرق بر گرده ساختار غربی، مثل خوردن اوز عموها به کارتون والت دیزنی است.

سی‌چهل سال پیش، وقتی که در غرب هنر خود را به‌دامن فلسفه انداخت، عددی‌هی هوجی، از کنار بسیاری از مرک‌های دیگر، نالوس مرک هنر را هم به‌صدا درآوردند و نابودی آن را برقص و کنار بسیاری از مرک‌های دیگر، نالوس مرک هنر را هم به‌صدا درآوردند و نابودی آن را برقص و پایکوبی برخاستند البته این حرف تازه‌یی نبود و پیشتر، فوتوریست‌ها و صحابه فلیپو ماریتی، دوست گرمابه و گلستان اهلین به‌نام موسولینی هم چنین دست‌افشانی‌ها و رقص‌های شتری کرده بودند. امروز به‌منظر می‌آید که برخی از هنرمندان ما خود را موظف به‌هم‌نوایی با بزواک سازی می‌دانند که آن سر دنیا زده‌شد و نرفته‌ها مرگ هنر، که مرگ انسان را هم بشارت داد. دوستان عزیز ما توجه ندارند که شعار آن‌ها که این ساز را کوک کردند در سنجش با روال و روند هنر، بسیار اندک بود و در همان پنج‌روزه نوبت خود کفر همه را در آورند، دل همه را به‌هم زدند و تقارن و رسوایی‌شان را هم بر سر هر ریام نواختند.

بسیار خوب، به‌تقلید از مشتی معرکه‌گیر بی‌مایه غربی انسان‌زدایی کردید و حتی به‌مان کاسه داغ‌تر از اثر انگیزه‌زدایی هم کردید، که کرده‌اید. خواستید که در کارتان هیچ‌شلی از انسان و انگیزه‌های انسانی به‌جشم نیاید. انسان زدایی کردید تا مگر اسطوره دیرینه‌ی انسان را درهم بشکنید و او را به‌مشکل یکی از فرم‌های ترکیب‌ی‌ی شلخته و بدساخت و بی‌پروپای خود در آورید. فقط فرم و

و با مسامحه از کنار کارت گشت و شتر دیدی ندیدی. اما تو چرا؟ تو که به معنویان نقاشی و مجسمه‌ساز، در شکل دادن به مضمونی از روح فرهنگی این جامعه نقش داری چرا؟ تو که با تمام تنگناها و دشواری‌ها، بدون برخورداری از حد اقل امکانات و فضای مناسب، به عرصه بی‌بهر و قرب هنرهای تجسمی این مریز و بوم گام گذاشتی و جان سوزاندی و با جان و دل به هنری پرداختی که مسح و منته و حیرت‌انگیز کرده چرا؟ تو که عرق‌ریزی روح و جسم را تجربه کردی و مهارت برایت تمهید ایجاد کرده است چه طور می‌توانی به فتوای یکی دو معرکه‌گیر کردن بگذاری و خود را به این سرهم‌بندی‌کردن‌های کلیشه‌ای قایل و قانع کنی؟ دست آخر هم همان‌ها که اب به‌اسپاسان ریخته‌ی بنشینند و بگویند مجسمه‌های داخلی ما

در سطح جهانی مطرح نیستند و جایز دریافت جایزه شمرده نمی‌شوند. مجسمه‌سازی امروز ما خیلی جوان و دنیاگرو است. دروغ از این همه تلسان و تفلاکه هب و هنر می‌شود. تو که از ماجراهای شگرف و اغلب هولناکی که در طول تاریخ در بیرون و درون مجسمه‌سازی ما گذشته است آگاهی داری و می‌دانی که تا چه میزان ارادت و مهر خود را از آن دریغ داشتند، چه طور می‌توانی اثرت را به مشکل دستکار یک نسل بی‌ماجرا درآوری؟ تو که از دل سحر تا بوق سنگ کارگردانی و با خون دل که بیای هر کنار خوردن و آشنایی که به‌بازر گردانی چه طور توانستی با بسنده کردن به نمایش مصنوعات، انسان زدایی کنی. آسیب بر خون انسان زبانی از ما نخواهد و عدالت‌جو بگردانی و شکستن حریم و حرمت انسان را مایه مباحث خود بدانی؟ چه طور می‌توانی یک مشت خنور پتور و فرم و حجم با سیمی و سرهم‌بندی شده را نماد امیدها و آرزوهای مردمی بدانی که در میان آن‌ها زندگی می‌کنی؟ این‌اندامهای پارمبار و تحریف‌های سنس‌داروری غیر ضروری و تیسیر و تخته‌های به اصطلاح زخم‌خورده کلیشه‌ی صمدار تکرار شده را نسماد زخم‌خوردگی و روان‌پارگی انسان امروز می‌گیری و خیال می‌کنی که گمر رستم و شاه غول را شکستی؟ آیا فکر می‌کنی که این پرده‌گی‌ها و سیخ و میخ‌ها که مانند یک سنسور بی‌روم و آشکار نوی ذوق می‌زند به‌گازت شخصیتی پرمه‌ت گونه می‌دهد؟ اگر هزار بار بیش از این تحریف و مسح کنی هنوز به‌گرد پانی گلفکا و گرگوار ساسانی او

به این فکر و چندی و بی‌بی و بیادنگاهی که تنها زبیر آن خود مجسمه‌ساز و هنرآنگی‌های او و چندتایی از تر چه‌ها و پادشاهان مورق‌لاب‌چین‌های گردانندگان آن است لابل و قانع کند؟ در این میان تکلیف حرف و شعار مرادده با مردم و برین هنر به‌یمان مردم ویر فاضل به ابیاده اجتهادی آن چه می‌شود؟

نخواهی رسید که هزارتا مثل تو را با جوب می‌برد و تشنه بر می‌گرداند. چرا حرفت را رگ و پوست‌کنند نمی‌گویی؟ اگر این پاره‌گی‌ها و دریدگی‌ها نشانه سیطره نامردمی هاست، خود تو هم که هنبای آن شنگ‌انداز سرفس و بی‌اگرایی برخلی می‌خواهی از این نمذ کلاه نصب خود کنی و کاری هم به این نطاری که برای سوت تنگ است با گنجد عزیز من. هر چندی که بسیاری انسان‌ها از حداقل آراهی محرومند در روزگاری که میلیون‌ها انسان بلن شب‌نارند، خیالت تخت و راحت باشد که از ندانشن فرم و حجم هم دور نخواهند گشتید و کمیود آن را احساس نخواهند کرد. این‌ها درد بی‌دردی است. بوش می‌گفتند آن که صندلی نفاذ تا بر آن بنشینند، به‌فرم و رنگ صندلی هم فکر نمی‌کند و نروتمندی که در قید صندلی خوش‌فرم و آنتیک است. هرگز به‌فکر نشستن روی آن نیست. شاید گرفتار فلسفه انسان شدیدی و می‌خواهی حرف‌های متریالیستی‌های اوایل قرن را تکرار کنی که با فرم و رنگ و حجم، نمی‌توان چیزی فراتر از این ساخت یا تصویر کرد. اما فرانسسین گویا هم همین خط و فرم و رنگ را در اختیار داشت و دیدی که با همین ابزار چنان فریادی در اعتراض به‌ستمگرمی و ناسانی‌ها کشید که هنوز بزوات آن شنیده می‌شود. هنوز خون انسان‌های می‌کنده‌ی که در دوم به‌م ۱۸۰۸ در پورتوآ دل‌سول، در قلب مادرید دستگیر شدند و روز بعد، در پشت تپه‌های یرتسبه بیو، تیرباران شدند در خاطره تاریخ هنر خشک نشده است. آیا منظور نشتمی که یکی از غرب بیاید و بگوید که

زور جهان گردن هرگان و موافقگی شرف
بر تر دما خاگر فری، مثل
خوراندن آواز ابرویا به کار توین و انت دینی است

بدون زور ریاستی باید گفت و پذیرفت که
سپاری از کارهای ارائه شده برای نمایشگاه و کتابخانه
تکلیف است آن، و ما نیست با ما دانسته، بقصد مردم فریب است.
نویس ۷۷ صحنی به قصد خوابگردن مردم است
تاز انسان و حجابی پر شوکه و مالیت نالای میماند

نویس فاروی این جسی موفقی است که در گ پیشی از جامعه ترقی می شود
فانین نیز مقررده

ارائه شده در این نمایشگاه است. آنچه این کار را
ارزنده می کند، بیش از سایر شناسنامه آبریز کارهای
است که در فرایند شکل گیری و آفرینش آن
به کار بسته شده است. نوعی شتوای غیر فردی و
ساختاری که بر عدم درون گرایی و باز بودن به سوی
جهان بیرون تأکید دارد، به اثری هستی داده است
که می توان به دور آن نگاه کرد و دریافت که امروز
چیزی برای پنهان کردن باقی نمانده و تمامی جهان
شکل پس از آنتیک فوکو را به خود گرفته است.
دل نگارسی رمانسیر یا حسدی پیرای انسان
کوچک شده امروز که از هر سو در معرض سپهران
ایماژ و کلام قرار می گیرد و سرانجام در زیر آوار
اطلاعات دفن می شود. کارهای حماسی محمدرضا
تبیح الهزاده، غلامرضا آقبابایی، محمدرضا خلیجی و
یکی دو تا کار دیگر از اثری است می توان به آن
شاره کرد و دل بست، اما از این یگی دو گل بر
نمی آید که حتی بوی بهار را بدمد و فضای نمایشگاه
را مردمی و صمیمانه جلوه دهد.

و حرف آخر این که فرهنگ و هنر تنها میراث
ارزنده ای است که یک نسل برای نسل های آینده بر
جا می گذارد و همراه آن ذوق و سلیقه ای را در
بازار می بخرد که این آثار را ویران نکنند و راه
نگهداری آن بکشند. خدا نواورد آن روز را که برخی
از این مجسمه های بمنابش گذاشته شده خواهند
شناخت فرهنگ و هنر یک نسل بی ماجرا و یک دوران.
آن هم دوری همند دوران ما شمرده شود و ما
آفرینندگان آن خواهند بر مسند داوری کار دیگران
بنشینند البته جای نگری هم نیست و آن طور که
از ظاهر برخی از این شاهکارهای می بدید بر می آید،
تاریخ مصرف دارند و تا توجه به تاریخ مصرف تولید
شده هرگز تصور نمی رود که خود سازنده آن ها
هم بعد از برجیدن بساط نمایشگاه آثار یک بار
مصرفی، رفتنی به نگهداری از آن ها داشته باشد چه
رسد به نسل های آینده هیچ عقل سالمی گمان
نمی برد که اگر آسان های دوهزار سال بعد در
حفاظی های باستان شناسانه به پاره ای از این آثار
به اصطلاح هنری بر بخورند، حتی یک لحظه هم که
شده فکر کنند که آثار هنری و بی بنیالی یک دوران
را یافته اند. □

سازی هنرمند فریب نشد و با ستمی که
ساعتچی برایش نقش گرفته خوش کرده است. اما
بقول پلوتو گمنی تو را کجا می برند تو دل درجه
هوایی تری که بیلی این خیز تری کنی، چشم و دل
به این کوزه های پویشی و بی توجهی و هنر
سرمست را بر روی یک سرکه گیری مثل گیسخته
چینی " غیر حقیقت نشد پس بالا بویاد عکس
سپاری از این کوزه های پویشی و بی توجهی
هنرمندی های محرابی و کوشش های موفقی
ارگنده است که در این نمایشگاه تا انتظار
نشانی بیشتر از آثارهای پویشی ایجاد نشد
برای فکشن و حرکت کلمه، ایات معقول و حاصل
شود اما چه می توان کرد که به قول قیسی ده بالا
سسل است و بیکن پس

استثنایی که بیشتر بحال شده گویم سبب
شده است که تمامی نمایشگاه طیفانته اخیر شکل
جذب و تکیه را به خود جلب کرد و تماشاگر را مجبور نمود که
برای پیش گرفتن تری از زنده به گوته موشی های آن
سرک بکشد. هم اینجوشی کنی یک تکیه فکری جمشید
مرازیان حرف و ادبیاتی را می گوید که گفتار پر
مغزمان فریخته شده است و فاضلی است که
می باید از این نسل به نسل های دیگر برسد این کار
مقال می نهد که چگونه یک هنرمند بخش هایی از
هستی و روح خود را با دستری گشاده فدای ایماژی
می کند که خیال تجسوس را دارد در گوشه ای
تیسر- تیریم به سخته یک اثر زیبا و بی تکلف و
بخیورتر از شخص های ساختی جامع از دو هنرمند
جوان به نامهای پویا خرقالی و نسترن شهبازی دیده
می شود که بحق باید گفت یکی از ارزنده ترین آثار
نمایشگاه چهارویکم

می کند و آن را به عنوان هنر امروز جا می نماند. برای
بیادمان دور قاصد چین ها و دار و دسته خود در
تالارهای آکادمی سلطنتی لندن، نمایشگاه
Sensation راه می سازد و از قضا یکی از این
کتابها یا کتابهای از مد افتاده که حتی در
حاشیه خود هم از رده خارج شده است بهمان
پس موج و پس لرزه به دست تو که این سر دنیا بر
ظلمات نسنه ای می افتند. خود را ملهم می نگاری و
فکر می کنی که لابد این راه و روند هنر امروز است
باید مثل وحی فنزل و فرمان اعظم از آن پیروی
کرد. گزینشگر و داور و جایزه بخش کن نمایشگاه تو
هم فکر می کند لابد باید کارهایی به همان شکل و
شعایل را برگزید و به آن جایزه داد این کتابها و
کتابها فقط یک روی سکه را به تو نشان می دهد
و خودت هم که همت نشان نمی دهی تا روی دیگر
را بررسی کنی. برود ریاستی بگویم بوق را از
گشادش به دستت می دهند و تو هم از همان سر در
آن می دهی. ادبیات یک مویه ساعتچی و دار و دسته
او در باره کار خود میاهو به پراه می نمانند اما بر این
واقعت سرپوش می گذارند که بر اثر اعتراضات
گسترده مقامات فرهنگی و دایره روشنفکری
انگلسان نسبت به برپایی نمایشگاهی از این
دست، سرانجام چهار نفر از مدیران آکادمی
سلطنتی، به نامهای کریگ آتچمن، گیلیان آیزن-
مایکل سادل و جان وارد، ناگزیر از مردم پیروز
خوشتند و از مقام خود استعفا کردند. تحت و قوه
سطحی پارلی بر شدی شعای غربی از روشنفکری
بازت می دارد و نهایت آرزویت این می شود که
به کارهای آن ها اقتدا و تشبه کنی و نسخه بدل آن را

بی نوشت
مقا اولها از مصاحبه آقای پرویز تالابی با روزنامه ایران، سال
هشت، شماره ۱۲۱۹، چهارشنبه ۲۲ خرداد ۱۳۸۱، ص ۷۷
۱۲، ۱۳۲۲ زوئن ۲۰۰۲ است